

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آستانه‌ی عید بزرگ و مبارک غدیر هستیم، روزی که در آن «روح و جان» به پیکر دین مقدس اسلام دمیده شد و آن را زنده و جاوید و ابدی کرد، از اینرو مناسب است که بحث ما پیرامون مسأله‌ی «امامت» و «ولایت» باشد.

آیه‌ای هم از جانب خداوند به عنوان تبریک و تهنیت امت نازل شد که:
﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۱

...امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان اینکه دین شما باشد پذیرفتم...

دیدگاه تشیع و تسنن در مسأله‌ی امامت

می‌دانیم که اعتقاد ما شیعه‌ی امامیه این است که مسأله‌ی «ولایت» و «امامت» منحصر به حکومت و زمامداری و تدبیر امور سیاسی و اجتماعی نیست، زیرا برداشت «اهل تسنن» چنین است که اعتقاد دارند بعد از پیامبر اکرم ﷺ «امام همان کسی است که قدرت را در دست گیرد» و تدبیر امور سیاسی و اجتماعی ملت را متصدی گردد و لذا می‌گویند آن کسی که چنین شد، او ولی امر امت و اطاعتش هم واجب است و آیه‌ی اولوالامر را از همین منظر تفسیر می‌کنند که قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

ای مردمی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خدا و از رسول و از فرمانرویان هر زمان...
حال آن فرمانروا هر کسی می‌خواهد باشد، علی عليه السلام باشد یا معاویه، حسین عليه السلام

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

باشد یا یزید، فرقی نمی‌کند!

این دیدگاه اهل تسنن در مسأله‌ی امامت است، ولی ما «شیعه‌ی امامیه» معتقدیم که منصب حکومت و زمامداری امت و تدبیر امور سیاسی و اجتماعی مردم، یکی از شئون امام است نه اینکه شأن منحصر او باشد، بلکه از نظر ما امام، منصوب از جانب خدا و دارای شئون متعدّد می‌باشد.

- ۱- منصب مرجعیت در احکام دینی که امت مسلمان باید در پی بردن به احکام الهی و وظایف شرعی خود به امام مراجعه کنند و از او دستور بگیرند.
- ۲- منصب قضاوت و حلّ و فصل منازعات و مشاجرات در بین مردم.
- ۳- منصب حکومت و تدبیر امور سیاسی و اجتماعی ملت.
- ۴- نیل انسان‌ها به مقام لقاءالله که اساسی‌ترین شأن از شئون امامت است و آن اینکه امام با رهبری عقل‌های بشری باید روح و جان آدمیان را در پرتو نور ولایت الهیه‌اش حرکت داده به مقصد اصلی خلقت که «لقاءالله» است برساند.

نقش امام معصوم علیه السلام در این عالم

در واقع کار «امام» در عالم انسان مانند کار «خورشید» در عالم طبع است، آنگونه که خورشید در پرتو نور و اشعه‌ی خود بذرها را به ثمر می‌رساند، گیاهان را می‌رویانند و درختان را میوه‌دار می‌سازد، «خورشید امامت» نیز در پرتو ولایت الهیه‌اش «عقل‌ها» را پرورش داده و جان‌ها را حرکت می‌دهد تا به ثمر و هدف اصلی خلقت که عالم قرب خدا و «لقاءالله» است واصل گرداند.

آری مقام نبوت ائمه الطریق می‌کند و راه نیل به سعادت ابدی را به انسان نشان می‌دهد، اما مقام امامت «ایصال به مطلوب» می‌نماید، یعنی آدمی را حرکت داده به مقصد می‌رساند و لذا مقام اعظم و ارفع خاتمیت یعنی وجود اقدس رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در عین دارا بودن اعلا مرتبه‌ی نبوت، دارای اعلا مرتبه‌ی امامت نیز بوده است و بعد از رحلت آن حضرت که دوران نبوت به پایان رسیده است، منصب آسمانی امامت به امر خدا و اعلان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجود اقدس

امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزند معصومش واگذار شده و تا آخرین روز دنیا ادامه خواهد داشت. ان شاء الله
 (الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولاية مولانا الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و الائمة من ولده علیهم السلام).

تقدّم انسان شناسی بر امام شناسی

حاصل اینکه کار اصلی «امام» رهبری عقل بشر و تربیت روح و جان انسان و رساندن او به «مقام قرب الهی» است و لذا پیش از شناختن امام، باید انسان خود را بشناسد و باورش بشود که حقیقت انسان همین بدن متشکل از پوست و گوشت و استخوان و چشم و گوش و دست و پا و زبان نیست که کار و اثر وجودی اش تنها تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب باشد و برای به دست آوردن آن با دیگران گلاویز شده میدان جنگ های خونین به وجود آورد، آنگونه که مادی مسلکان و کافران می پندارند. بلکه حقیقت انسان یک جوهر و گوهر آسمانی است به نام «روح» که در شرافتش همین بس که خالقش او را به خودش نسبت داده و فرموده است:

﴿...نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...﴾^۱

...من [در پیکر جسمانی انسان] از روح خودم دمیده ام...

آنگاه انسان را به خاطر دارا بودن همین شرافت و کرامت الهی، مسجود فرشتگان آسمانی قرار داده است، یعنی آنها را مأمور کرده که در مقابل انسان به سجده بيفتند و تکریم و تعظیمش نمایند و تا آنجا بالايش برده است که در شب معراج، جبرئیل امین، اعظم فرشتگان خدا که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن انسان کامل همراهی می کرد؛ همین که به مرحله ای از آن سیر آسمانی رسیدند توقف کرد و گفت: حدّ عروج من تا اینجا بود و بالاتر از این نمی توانم بیایم، مسافر منحصر به فرد

۱- سوره ی حجر، آیه ۲۹.

این وادی تو هستی پیش برو.

گفت جبریلا سپر اندر پیم
گفت رو رو من حریف تو نیم
احمد آر بگشاید آن پرّ جلیل
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

در مقام نشان دادن حاکمیت انسان در آسمان‌ها و زمین فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۱

تمام آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما آدمیان قرار داده است... که همه چیز در مسیر خدمتگزاری به شما انسان‌ها و تأمین منافع شما قرار گرفته‌اند.

چه کسی می‌تواند متصدی مقام امامت باشد؟

بنابراین کسی می‌تواند مقام امامت بر عالم انسان را متصدی گردد که محیط بر عالم امکان و مسیطر بر سماوات و ارضین باشد و لذا کسانی که بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ افرادی از بشر عادی را به عنوان خلیفه‌ی پیامبر و «امام امت» معرفی کرده و زمام حکومت را به دست آنها داده‌اند، در واقع خیانت بزرگی به عالم انسان نموده و انسان را تحقیر کرده‌اند، زیرا انسان همانگونه که گفتیم بر حسب استفاده از آیات قرآن کریم موجودی بسیار بزرگ و با عظمت است که همه‌ی آسمانیان و زمینیان به اذن و تقدیر خدا مسخر او می‌باشند تا آنجا که او خلیفه‌ی خدا در زمین معرفی شده و خدا به فرشتگان اعلام کرده که:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۲

...من در زمین خلیفه‌ای از خود قرار می‌دهم...

بدیهی است که خلیفه‌ی خدا باید در حدّ خود، مظه‌ری از صفات جلال و جمال خدا باشد و این نیز بسیار روشن است که به وجود آوردن چنین مظه‌ری نیاز به تربیت خاصی دارد که تحت رهبری فردِ منتخبی از جانب خدا انجام پذیرد و آن فرد

۱-سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

منتخب، باید از یک سو با عالم انسان مرتبط باشد یعنی از نوع انسان باشد تا اسوه و الگو برای عالم انسان قرار گیرد و از دیگر سو با عالم ربوبیت در ارتباط باشد تا در برنامه‌های تربیتی اش مصون از خطا گردد و آن فرد منتخب همان است که ما شیعه‌ی امامیه او را «امام» می‌نامیم و در این آیات از قرآن کریم به قسمتی از شئون امام اشاره شده است که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ
وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^۱.

ای پیامبر ما تو را فرستاده‌ایم که شاهد بر اعمال مردم و بشارت دهنده به نیکان و بیم دهنده‌ی بدان و دعوت کننده‌ی به سوی خدا به اذن خدا و چراغی روشنگر باشی، اگرچه این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است ولی همانگونه که گفتیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای منصب امامت آن هم در اعلام مرتبه‌ی آن نیز می‌باشد چه آنکه عالی‌ترین مرتبه‌ی مقامات عالیه، مرتبه‌ی امامت است که از مرحله‌ی «عبودیت» شروع می‌شود و پس از طی مراحل «نبوت و رسالت»، به مرتبه‌ی «امامت» می‌رسد و لذا به حضرت ابراهیم علیه السلام پس از طی این مراحل فرموده است:

﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۲.

... اکنون من تو را امام برای مردم قرار دادم...

انبیاء و رسولان علیهم السلام از حیث فضیلت در یک ردیف و با هم مساوی نمی‌باشند بلکه خدا فرموده است:

﴿...وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۳.

... ما یقیناً بعض پیامبران را بر بعض دیگر برتری داده‌ایم...

۱- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵۵.

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۱

ما بعضی از این رسولان را بر بعض دیگر برتری داده‌ایم...

در میانشان فاضل و افضل وجود دارد.

در این ره انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار هم او اول همه او آخر در این کار

شده او پیش و دل‌ها جمله در پی گرفته دست جان‌ها دامن وی

بنابراین رسول الله الاعظم ﷺ امام الانبیاء و سید المرسلین و امام الائمة

المعصومین صلوات الله علیهم می‌باشد.

امام علیؑ شاهد بر اعمال امت

این جمله نیز از امام امیرالمؤمنین علیؑ نقل شده که فرموده است:

(إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ).^۲ همانا من بنده‌ای از بندگان محمدم.

و همچنین فرموده است:

(وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ).^۳

من [از کودکی] پیوسته دنبال او می‌رفتم آنگونه که بچه شتر دنبال مادرش می‌رود.

یعنی علی الدوام از کمالات عالی‌اش روحاً تغذیه می‌شدم. گاهی که در کوه

حرا منزوی می‌شد تنها من بودم و او، من نور وحی را می‌دیدم و بوی نبوت را

استشمام می‌نمودم. به من می‌فرمود:

(إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍِّّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ).^۴

آنچه که من می‌شنوم تو می‌شنوی و آنچه که من می‌بینم تو می‌بینی [در همه جا با من

یکسانی] مگر اینکه تو پیامبر نیستی.

۱- سوره ی بقره، آیه ۲۳۵.

۲- بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۸۳.

۳- همان، جلد ۱۴، صفحه ۴۷۴.

۴- همان، صفحه ۴۷۶.

یعنی نبوت با آمدن من خاتمه یافته است و من خاتم النبیینم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد ولی تو وزیر و وصی من هستی، پس علی علیه السلام تمام کمالات معنوی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجد است دارا می باشد به استثناء نبوت که خاتمه یافته است و قهراً منصب امامت که عالی ترین مرتبه از کمالات معنوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است برای علی علیه السلام ثابت می شود و تمام شئونی که آیهی شریفه برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله اثبات می کند، دربارهی علی علیه السلام نیز ثابت می گردد که:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ
وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۖ ﴾

یعنی امام هم مانند پیامبر، شاهد بر اعمال امت می باشد و در هر جا هر کاری از هر کسی با هر نیتی صادر شود، امام از آن آگاه می باشد و روز قیامت به صدور آن کار از آن کس شهادت می دهد و بدیهی است که شاهد صادق و راستگو کسی است که در حین وقوع کاری حاضر باشد و آن را مشاهده کند تا بتواند در محضر قاضی به وقوع آن شهادت دهد، حال امام علیه السلام که می خواهد در روز قیامت در حضور خدا شهادت بدهد که مثلاً من امشب در این مسجد روی این منبر این مطلب را با چه نیتی از ریا و یا اخلاص گفته ام، باید هم اکنون حاضر و ناظر باشد از زمان و مکان و گفتار و نیت آگاه باشد، ببیند و بشنود و فکر را بخواند تا بتواند شهادت بدهد. خدا هم فرموده است:

﴿ وَ قُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ... ﴾ ۱

به مردم بگو هر کاری که می خواهید بکنید اقا بدانید که خدا و رسولش و مؤمنان اعمال شما را می بینند، آیا آن مؤمنان که اعمال ما را می بینند کیانند؟ آیا ما هستیم ما که از اعمال نهران و نیات اعمال یکدیگر آگاهی نداریم. منظور از مؤمنان، امامان علیهم السلام هستند که در ردیف خدا و رسولش قرار گرفته اند و به اذن خدا آگاه از اعمال و نیات

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.

اعمال آدمیان می‌باشند و روز قیامت به امر خدا قیام به شهادت درباره‌ی اعمال خوبان و بدان از بندگان خدا می‌نمایند و بهشتیان و جهنمیان را از هم جدا می‌سازند.

آشنایی با شئونات دیگر امام معصوم علیه السلام

پس یکی از شئون امام علیه السلام بر حسب استفاده از آیه‌ی شریفه، «شاهد» بر اعمال آدمیان بودن است و شأن دوّم و سوّمش، «مبشراً» و «نذیراً» یعنی نیکوکاران را بشارت بهشت می‌دهد و بدکاران را از جهنّم انداز می‌نماید.

این نیز بدیهی است که «مبشّر به بهشت» و «نذیر از جهنّم» کسی می‌تواند باشد که احاطه‌ی کامل بر اوضاع بهشت و جهنّم داشته باشد، پس امام هم محیط بر اوضاع و احوال بشر در دنیا و هم محیط بر اوضاع و احوال بشر در آخرت است و این شأن چهارم امام علیه السلام «داعیاً الی الله باذنه» یعنی دعوت کننده‌ی به سوی خداست و این هم کاری نیست که از عهده‌ی هر کسی برآید، زیرا چنین کسی ابتدا باید خدا را چنان که باید، بشناسد و آنگاه از استعدادهای گوناگون افراد بشر برای لقاء و دیدار خدا باخبر باشد و سپس از چگونگی راه و مسیر و برنامه‌ی سیر و موانع سر راه و طریق از بین بردن آن موانع آگاهی کامل داشته باشد.

از باب مثال: اگر شما بخواهید فردی را به حضور سلطان و پادشاه مملکت ببرید و او را مورد لطف و عنایت سلطان قرار بدهید، طبیعی است که ابتدا باید خود شما با شاه ارتباط بسیار نزدیک داشته باشید و همچنین از مناسبات شخصی و خانوادگی و اجتماعی آن فرد و شرایط آمادگی اش برای ملاقات با شاه آگاهی کامل داشته باشید. اینجانب نیز امام علیه السلام که می‌خواهد عالم انسان را به عالم قرب خدا «مَلِکُ الْمَلُوكِ» و سلطان السلاطین برساند تمام این شرایط را باید دارا باشد و در یک کلمه اهلیت و صلاحیت تصدّی منصب «دعوت الی الله» از جانب خدا به او اعطا شده و مأذون به اذن الهی باشد. در آیه‌ی شریفه هم می‌بینم که کلمه‌ی «باذنه» دنبال کلمه‌ی «داعیاً» آمده و فرموده است: «داعیاً الی الله باذنه» و در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۱

ما آنها را امامانی قرار داده‌ایم که [مردم را] به امر و فرمان ما هدایت کنند... و به مقام قرب و لقاء الهی نائل گردانند، بنابراین کار دعوت به سوی خدا به معنای واقعی اش کار «پیغمبر» و «امام» است که با داشتن منصب نبوت و امامت، مأذون به اذن خدا می‌باشد و دیگران با اتباع و پیروی از پیغمبر و امام، می‌توانند از آنها الگو بگیرند و در حدّ توانایی خود در راه دعوت «الی الله» قدم بگذارند.

گواهینامه‌ی رانندگی اتومبیل به کسی می‌دهند که از جهازات اتومبیل و قانون رانندگی آگاه باشد و گرنه پشت فرمان نشستن یک پالان دوز، جز مرگ و بدبختی نتیجه‌ای نخواهد داشت. از اینرو است که خداوند حکیم خطاب به رسول گرامی اش ﷺ فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱۰۰﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ
وَ سِرَاجًا مُنِيرًا ﴿۱۰۱﴾﴾

ای پیامبر، من تو را که با داشتن مقام نبوت و امامت آگاه از تمام حقایق مربوط به عالم انسان ساخته‌ام، به عنوان شاهد بر اعمال و احوال آدمیان فرستاده‌ام و از آن نظر که محیط بر اوضاع و احوال بهشت و جهنم قرارت داده‌ام، مبشر نیکان و منذر بدان و دعوت کننده به سوی خودم با اذن خودم و چراغی روشنگر بر سر راه بندگان خود گردانیده‌ام، یعنی تنها کسی می‌تواند عالم انسان را حرکت داده به مقام قرب و لقاء خدا که هدف اصلی از خلقت است برساند که هم مبدأ و معاد جهان هستی را بشناسد و هم آگاه از حقیقت انسان و عقل و شهوت و غضب انسان باشد، همچنین از مسیر برنامه‌ی سیر انسان و موانع سر راهش از شیطان و ایادی شیطان و طریق مبارزه‌ی با آنها کاملاً مطلع و خبیر و بصیر باشد و این چنین کسی همان است که ما شیعه‌ی امامیه او را امام منصوب از جانب خدا و معصوم از هرگونه خطا و اشتباه

۱-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

می‌دانیم و او را به نام «امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام» خلیفه و جانشین به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شناسیم و اوست که با کمال اطمینان خاطر و قاطعیت در میان امت اسلامی ندا در داده که:

(أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ).^۱

ای گروه مردمان از من بپرسید آنچه می‌خواهید، پیش از اینکه مرا از دست بدهید، من به راه‌های آسمان داناتر از راه‌های زمین هستم.

(أَمَّا وَ اللَّهِ لَوْ تُنَيِّتُ لِيَ الْوَسَادَةَ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِأَنْجِيلِهِمْ وَ بَيْنَ الرَّبُّورِ بِرَبُّورِهِمْ وَ بَيْنَ الْأَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ).

به خدا سوگند اگر مسند برای من آماده گردد و بر آن بنشینم داوری می‌کنم بین توراتیان به توراتشان و بین انجیلیان به انجیلشان و بین اهل زبور به زبورشان و بین اهل قرآن به قرآنشان.

(سَلُونِي عَن كِتَابِ اللَّهِ... وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمْتُ فِيمَا نَزَلَتْ وَ آيَنَ نَزَلَتْ أَيْلِيلٍ نَزَلَتْ أَمْ بِنَهَارٍ نَزَلَتْ فِي سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ إِنَّ رَبِّي وَ هَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَ لِسَانًا سَوُولًا).^۲

به خدا سوگند، آیه‌ای از قرآن نازل نشده است مگر اینکه من می‌دانم در چه مطلبی نازل شده و در کجا نازل شده، آیا شب نازل شده یا روز، در دشت نازل شده یا در کوه، چه آنکه خدای من به من قلبی گیرا و زبانی گویا داده است.

تنبيه عالم مغرور

❁ نقل شده است یکی از علمای سنی به نام مقاتل بن سلیمان شنیده بود که امام امیرالمؤمنین علیه السلام این جمله را فرموده است:

(أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۸۹.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۱۵۷.

الأرض).

ای گروه مردمان از من بپرسید آنچه می خواهید، پیش از اینکه مرا از دست بدهید، من به راه‌های آسمان داناتر از راه‌های زمین هستم.

پیش خود فکر کرده بود او هم می‌تواند این جمله را بگوید و از عهده‌اش برآید. در مجمع عمومی بالای منبر با عجب و غرور تمام این جمله را گفت. یکی از میان جمعیت به سخن درآمد و گفت: بفرمایید آن وقتی که حضرت آدم علیه السلام مناسک حج را انجام داد به هنگام سر تراشی چه کسی سرش را تراشید. او به فکر فرو رفت و نتوانست جواب بدهد. یک نفر دیگر پرسید: مورچه غذا را با روده جذب می‌کند یا با غیر آن. روده‌ی مورچه در کجای آن قرار گرفته است. از جواب عاجز شد و عاقبت گفت: این دو سؤال را خدا به ذهن شما انداخت تا مرا تنبیه کند که پا از گلیم خود فراتر دراز نکنم و لقمه‌ی بزرگتر از دهان خود برندارم.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مجمع اضداد

ما وقتی در حالات امیرالمؤمنین علیه السلام مطالعه می‌کنیم، صحنه‌های مختلف از جلو چشمان رد می‌شود، یک جا می‌بینیم میدان جنگ است و علی لباس رزم پوشیده با پنجه‌ی پا، فشار بر رکاب اسب آورده صورتش چون برگ گل بر افروخته، چشم‌ها دو کاسه‌ی پر خون، شمشیر ذوالفقار بر سر و گردن دشمنان دین می‌کوبد و فریاد الله اکبرش زمین و زمان را به لرزه درآورده است. به فاصله‌ی نیم ساعت می‌بینیم صحنه عوض شد با شنیدن صدای مؤذن که فرا رسیدن وقت نماز را اعلام می‌کرد، همان علی که در میدان جنگ چهره‌اش برافروخته بود، کم‌کم رنگ چهره به زردی گرایید و پاهایش سست شد و تنش لرزید، آنچنان که استخوان‌های سینه‌اش تکان می‌خورد. چرا؟ چون در محراب عبادت قرار گرفته و با خدای خالق آسمان و زمین به صحبت ایستاده است. ای عجب! روح با آن قوت که شجاعان عرب را به قدر پشه‌ای به حساب نمی‌آورد، اینک در حضور خدا چنان می‌لرزد که گویی مجرمی را به پای چوبه‌ی دار آورده‌اند.

باز پرده عوض می‌شود و می‌بینیم همان علی که در میدان جنگ آن دریای لشکر را به چیزی نمی‌گرفت، اینجا در مقابل یک پیرزن بی‌پناه و در کنار یک یتیم بی‌پدر ایستاده و اشک می‌ریزد آنگونه که هر بیننده‌ای را به تعجب و امید می‌دارد که آن حال کجا و این حال کجا؟

باز هم پرده عوض می‌شود، همان علی را می‌بینیم در مسجد کوفه بالای منبر نشسته و انبوه جمعیت را با خطابه‌ها و مواعظ آتشین خود دعوت به «الله» می‌کند، دل‌ها را می‌سوزاند و چشم‌ها را می‌گریاند، ای عجب! یک فرد بشر و این همه حالات متضاد؟! هم رقت قلب و هم قوت بازو، هم زهد و هم شجاعت. به قول حافظ: لب لعل و خط مشکین چون آنش هست، اینش نیست
بنازم دلبر خود را که حسنش این و آن دارد



تو به تاریکی علی را دیده‌ای غیر علی بر علی بگزیده‌ای

اگر مخالفین ما در مذهب به طور جدی و منصفانه در حالات امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطالعه کنند، به طور مسلم مذهب ما را صراط مستقیم حق تشخیص داده و خواهند گفت: حق با شیعیان است که این چنین عاشق شیدای علی هستند و همه‌اش علی علی می‌گویند.

مخالفین ما در مذهب اکثراً ناآگاهند و اهل مطالعه نیستند، اقلیتی هم که در رأس قرار گرفته و مردم را به گمراهی سوق می‌دهند افرادی لجوج و معاندند و در عین حالی که پی به حقانیت مذهب برده‌اند، تن زیر بار پذیرش آن نمی‌دهند و خدا به کیفر همین گناه، مهر بر قلب آنها زده و صفحه‌ی آینه‌ی قلبشان را از قابلیت انعکاس نور انداخته است.

﴿... طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۹۳.

وگرنه خورشید وجود علی علیه السلام آنچنان درخشان است که هر آینه‌ی صافی از اشعه‌ی نور وجودش در حدّ صفا و لطافت برخوردار می‌گردد.

ذکاوت و تیزبینی حیرت‌انگیز امام امیرالمؤمنین علیه السلام

❁ مرحوم علامه مجلسی (ره) در بحارالانوار^۱ از کافی نقل کرده که در زمان حکومت عمر، زنی از یک قبیله‌ی متشخص با یک مرد کم‌ارزشی ازدواج کرد که هم شأن با او نبود، از اینرو آن وصلت برخلاف میل برادرها و فامیل زن بود. آن زن از این مرد پسری آورد و پس از مدّتی آن زن و شوهر از هم جدا شدند. برادرهای زن برای اینکه به طور کلی پیوند خود را از آن مرد و قبیله‌اش قطع کنند، به خواهر خود فشار آوردند که حتماً باید این پسر را از خود برانی و فرزند بودن او را انکار کنی، برای مانگ است که خواهرزاده‌ی ما پسر یک مرد فرومایه و بی‌ارجی باشد.

زن هم در عین علاقه و محبّتی که به فرزند داشت، از باب ناچاری و روی فشار برادرها به پسر گفت تو دیگر نزد من نیا که از من نیستی و اصلاً به من نامحرمی! آن جوان ناچار شکایت پیش عمر برد و از او دادخواهی کرد و گفت: مادری که نه ماه من را در شکم خود حمل کرده و دو سال تمام از پستانش به من شیر داده است اکنون مرا از خود می‌راند و فرزندى مرا نسبت به خودش انکار می‌کند و سبب سرشکستگی من پیش اقران و امثال من می‌شود.

عمر دستور داد آن زن را احضار کنند. زن به اتفاق چهار برادر که از افراد سرشناس و رشید بودند و چهل نفر شاهد که برادرها به آنها پول داده و تطمیع کرده بودند که نزد خلیفه شهادت بدهند که خواهرشان دختر باکره است و اصلاً شوهر نکرده است جمعاً چهل و پنج نفر در محضر حاضر شدند.

عمر رو به زن کرد و گفت: این جوان از تو شکایت دارد و می‌گوید تو مادر او هستی، ولی تو مادر بودن خود را نسبت به او منکر شده و نفی و ولد کرده‌ای. تو چه

می‌گویی؟ زن بنا کرد قسم‌های غیلاظ و شداد* خوردن که ای خلیفه‌ی مسلمین، قسم به خدایی که دیده نمی‌شود این جوان را اصلاً من نمی‌شناسم و نمی‌دانم از کدام قبیله است و چه کسی تحریکش کرده که پایبند من شده و آبروریزی می‌کند. من اصلاً دختر باکره‌ام و شوهر نکرده‌ام. عمر گفت: تو شاهد داری که دختری و شوهر نکرده‌ای؟ گفت: بله، این چهار برادر من با این چهل نفر مردم سرشناس و آبرومند هم شاهد جریاند که من شوهر نکرده‌ام. عمر از آنها پرسید و آنها هم گفتند: بله این دختر خانم دوشیزه خانم بزرگواری است و هنوز تن به ازدواج کسی نداده است. این پسر دروغ می‌گوید و قصد فضحیت و رسوا ساختن این فامیل محترم را دارد، از شما خواهانیم او را به کیفر لازم برسانید.

بیچاره عمر ماند معطل که چه بگوید و چه بکند؟ دستور داد فعلاً این جوان را به زندان بسپارید تا در اطراف قضیه و شهادت شهود تحقیق بیشتری نمایم. بعد که قضیه روشن شد، کیفری به این جوان بدهم که دیگر از این غلط کاری‌ها نکند و پایبند دیگران نشود!

مأموران دست جوان را گرفتند و رو به سوی زندان بردند. در بین راه مواجه با حلال مشکلات و فریادرس مظلومان علی مرتضی علیه السلام شدند، تا جوان چشمش به آن حضرت افتاد، جانی تازه گرفت و صدا زد یا اباالحسن به دادم برس که مظلوم واقع شده‌ام. مولا فرمود جریان چیست؟ گفت: از مادرم ستم دیده‌ام، او مرا از فرزندی خود نفی کرده و خلیفه هم محکوم به زندانم نموده است. مولا به مأموران فرمود: او را برگردانید تا تحقیق کنم، عمر هم پیشاپیش به مأموران خود سفارش کرده بود در هر موردی که ما قضاوت کردیم و علی دخالت کرد حرف او را گوش کنید. عمر از این جهت دارای انصاف بود که در امور قضایی دست به دامن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شد و مکرر می‌گفت:

* غلاظ و شداد: تند و محکم.

(لَا عِشْتُ فِي قَضِيَّةٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا حَسَنٍ).^۱

زنده نمانم من در قضاوتی که تو در آن دخالت کنی ای ابالحسن.

مأموران، جوان را برگردانده نزد عمر آوردند و گفتند: علی بن ابیطالب دستور داد و شما هم به ما سفارش کرده بودید که در اینگونه جریانات طبق گفتار او عمل کنیم. گفت: کار بسیار خوبی کردید، در این اثنا امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مجلس شد. عمر گفت: یا ابالحسن قضیه‌ی دشواری پیش آمده است و به نظر من بسیار پیچیده است. امام علیه السلام فرمود: به من اذن می‌دهی که در این جریان قضاوت کنم گفت البتّه که شما صاحب اختیار هستید، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ایم که می‌فرمود: «أَعْلَمُكُمْ عَلِيٌّ بِنِ ابِيطَالِبٍ»: دانایتر از همه‌ی شما علی بن ابیطالب است.

امام علیه السلام مجدداً به ادّعی آن جوان و انکار آن زن گوش داد و از زن پرسید تو که ادّعا می‌کنی که باکره‌ای و شوهر نکرده‌ای، آیا شاهی بر این ادّعا داری، گفت: بله، این چهار برادر رشید من و این هم چهل نفر از افراد سرشناس محترم شاهد بر صدق گفتار من هستند. امام علیه السلام از آنها پرسید و آنها هم شهادت بر صدق گفتار آن زن دادند. امام علیه السلام بار دیگر از آن زن پرسید تو ولیّ و صاحب اختیار داری؟ چون تزویج دختر باکره باید با اذن ولیّش باشد. او گفت بله این چهار برادر رشید من ولیّ من هستند. امام علیه السلام رو به برادرها کرد و فرمود: آیا شما به قضاوت من درباره‌ی خواهرتان رضا می‌دهید؟ گفتند: بله یا بن عمّ رسول الله. ای پسر عموی رسول خدا! فرمان شما درباره‌ی خواهرمان از نظر ما هم مطاع است و مقبول.

امام علیه السلام به قنبر که همراهش آمده بود فرمود: برو چهارصد درهم که در فلان جا گذاشته‌ام بردار و بیاور. قنبر رفت و آن چهارصد درهم را آورد. آنگاه امام با لحنی جدی و محکم فرمود:

(أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ مَنْ خَصَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنِّي رَوَّجْتُ هَذِهِ الْجَارِيَةَ مِنْ

۱- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۲۲۸.

هَذَا الْغُلَامِ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ وَ النَّقْدُ مِنْ مَالِي).

من خدا را و جمع حاضر در این مجلس را شاهد می گیرم بر اینکه من این دختر خانم را تزویج کردم به این آقا پسر با مهر چهارصد درهم نقد از مال خودم.

بعد آن درهم‌ها را داد به آن جوان و فرمود: این مهریه را بریز به دامن زنت، دستش را بگیر و ببر و پیش ما نیا مگر اینکه از حمام آمده باشی و آثار غسل از چهره‌ات آشکار باشد. آن جوان هم برخاست و آن درهم را به دامن زن ریخت و بازوی او را گرفت و گفت برخیز برویم، اینجا بود که ناگهان فریاد زن بلند شد:

(الْتَّارَ الْتَّارَ! يَا بَنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ تُرِيدُ أَنْ تُزَوِّجَنِي مِنْ وَلَدِي هَذَا وَ اللَّهُ وَ لَدِي).

[امان از] آتش [امان از] آتش جهنم! ای پسر عمّ پیامبر، می خواهی مرا به آتش جهنم

بسوزانی مادر را به پسر تزویج می کنی؟ به خدا قسم این پسر من است.

چه کنم برادرانم تحت فشار قرارم دادند که او را از خودم طرد کنم، من از فراق او از دل می جوشم و می سوزم، از جا برخاست و دست جوان را گرفت و به راه افتاد و رفت. عمر را می گوید، مات و مبهوت و متحیر فریاد زد:

(وَاعْمَرَاهُ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ).

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ وَ وَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ